

هو العليم

محاذير تعبد به أمارات (۲)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

صد و هفتاد و دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مرور مطالب جلسه گذشته

در جلسه گذشته اشکالاتی که وارد بر ترتب احکام ظاهری بر واقعی و تعبد به امارات هست عرض شد و بیان شد که مرحوم آخوند در باب جعل حجیت امارات، قائل به عدم تنجّز و به عبارت دیگر مقام بعث و زجر نسبت به مکلف است. معنای عدم تنجّز و عدم بعث و زجر این است که احکام انشائی برای مکلف واصل و بالغ نشده و وقتی که بالغ و واصل نشده است، امثال آن مستحیل و ممتنع است. حالا یا شارع باید مکلف را یله و رها بگذارد و أحد الطرفین تکلیف را برای او بالاختر مباح و جایز بشمارد یا اینکه باید راهی را برای او تعیین کند که در صورت عدم بلوغ به آن احکام واقعی، راهی برای او مشخص باشد و آن راه را طی کند.

امضای شارع نسبت به طرق عرفیه وصول به

احکام

بیانی را که در جلسه گذشته عرض کردیم
بالإجمال این بود که شارع در مقام حجیت امارات،
راه جداگانه از راه عقلاء و عرف ندارد و هر طریقی
را که عقلاء و عرف برای وصول به احکام مولا
می‌پیمایند و آن طریق را حجت و ثقه می‌دانند، شارع
هم همان طریق را امضاء کرده است و از باب **أَحَدٌ**
مِنَ الْعُقَلَاءِ وثاقت و اعتماد را ملاک و مناط برای
وصول به احکام واقعیه قرار می‌دهد. همان‌طوری‌که
حجیت علم، حجیت ذاتیه است و نیاز به جعل شارع
نیست و شارع نمی‌تواند علم را تخطئه کند و قطع را
برای وصول به آن احکام مورد خدشه قرار بدهد،
همین‌طور شارع نمی‌تواند طرقی را که عرف و عقلاء
برای وصول به احکام موالیان عرفیه معتمد و موثوق
می‌شمارند را دفع کند! همان‌طور که در ادله زیادی
این مسئله را می‌بینیم.

فناي طريق در غایت و عنوان در معنوی

اشکال این مطلب به‌وسیله این قضیه برطرف
می‌شود و تتمه این مطلب به این مسئله برمی‌گردد که
هم موالیان شرعی و هم موالیان عرفی، طریق را فانی

در آن غایت و مقصد، و عنوان را فانی در معنوی قرار می‌دهند و برای نفسِ طریق، سوای وصول به غایت و مقصد هیچ‌گونه ارزش و اعتباری قائل نیستند و این مسئله یک مسئله عادی است. وقتی مولایی از موالیان عرفی حکمی از احکام را به عبدش القاء کند، آن عبد در اینجا برای رسیدن به این حکم باید آن راهی را که مورد وثوق است طی کند. من باب مثال به عبدش بگویند: من امروز راجع به تو یک حکمی را امروز صادر کردم، برو ببین که این حکم من چیست؟ من به تو نمی‌گویم که امروز چه حکمی را گفتم که تو برای فردا شب یا هفته دیگر انجام بدهی ولیکن من حکمی را صادر کردم. آیا چون مولا خود نفس حکم و خصوصیت حکم را به او نگفته است، این عبد در مقام امتثال باید دست روی دست بگذارد و مهمل بگذارد یا اینکه این عبد باید در مقام امتثال به دنبال طریقی که **موثوقٌ بها** باشد برود؛ فرض کنید برود از فرزند مولا سؤال کند که مولا چه گفت؟ برود از اشخاصی که در اطراف او هستند پرسد؟ اگر مولا کتابچه‌ای دارد که در آن کتابچه مطالب روزمره خودش را کتابت می‌کند، آن را نگاه کند و آن راهی

را که به نظر او **موثوق** به است را اتیان کند.

این یک مسئله عرفی و عادی است و این عبد در این راه و مسیر آن طریق أصوب و ارجح را انتخاب می کند و می گوید: حالا که مولا به من نگفته است، من باید آن طریقی که اقرب به امر مولا هست و من را نسبت به امر مولا نزدیک تر می کند انتخاب کنم تا اینکه به کلام مولا برسم.

شارع هم در اینجا همین را مدّ نظر قرار می دهد و می گوید: من حکم را بیان کرده ام و کاری ندارم به اینکه طریق آن چیست؟ خودتان می دانید!

حجیت ظن بر مبنای انسداد و انفتاح

اصلاً در خود ادله انسداد - حالا چه قائل به انفتاح باشیم و چه قائل به انسداد باشیم - یکی از مقدماتی که مقدمات انسداد است این است که بالأخره ما مکلف هستیم و شارع ما را یله و رها قرار نداده است؛ در یک هم چنین ظرف و موقعیتی اگر ما در انجام و عدم انجام و اتیان و عدم اتیان **مأمور** به قرار بگیریم، آیا مقتضای عقل عمل به ظن است یا عدم به وهم است؟! شما وقتی که در یک واقعه ای قرار

می گیرید، یک وقت نسبت به وجود و عدم آن واقع،
تساوی الطرفین هستید یعنی پنجاه پنجاه هستید و
در این صورت عقل شما را به انجام دادن الزام
نمی کند؛ ولی یک وقت شما نسبت به انجام دادن یک
قضیه هشتاد یا هفتاد درصد کلام مولا را تشخیص
می دهید و حالا سی درصد یا بیست درصد برایتان
باقی مانده است، آیا عقل در این صورت می گوید:
چون مولا تصریح نکرده است شما بیست درصد را
بگیر یا اینکه می گوید: هفتاد درصد را عمل کن؟!
اصلاً [قائلین به] انسداد این را می گویند. می گویند:
در جایی که انسداد داریم و انسداد باب علم است و
از آن طرف یله و رها نیستیم و نمی توانیم خودمان را
هم گول بزنیم [نباید دست روی دست بگذاریم]
یک وقت می خواهیم خودمان را گول بزنیم و از زیر
بار آن فرار کنیم، خب آن یک حرفی است و به
تصریح هم شده کنار می زنیم! یک وقت واقعاً
نمی خواهیم از زیر بار تکلیف فرار کنیم و می خواهیم
تکلیف را انجام بدهیم، در یک هم چنین شرایطی
عقل الزام به عمل به ظن می کند! حالا ما می گوئیم
که از نقطه نظر عنوان، همان دلیل انسداد یک عنوانی

است که مورد قبول نیست چون ما قائل به انفتاح هستیم. حالا بعضی هم می‌گویند که هم‌چنین قائل به انفتاح هم نیستیم یعنی خیال نکنید که این‌طور است، اگر من حیث المجموع روایت را جمع کنیم، با توجه به این اوضاع درهم و برهم و تشویش و اضطرابی که در روایات هست...

... به هر کیفیتی باب علم مسدود است و نه این‌قدر انفتاحی وسیع هستیم که اصلاً احتیاجی به امام و اینها نداشته باشیم، تقریباً می‌توانیم بگوییم که بینابین هستیم و مکلفیم به این احکام عمل کنیم تا حدودی که برای ما اطمینان بیاورد. صحبت در این است که ما اسم آن ملاکی را که [قائلین به انسداد] در انسداد بیان می‌کنند، جعل حجیت در انفتاح می‌گذاریم؛ یعنی وقتی که شارع «**صَدِّقِ الْعَادِلِ**» را برای ما می‌آورد و ادله حجیت امارات را برای ما ذکر می‌کند، همان دلیل انسدادی است؛ یعنی شارع می‌گوید که در اینجا باید به ظنی عمل کنی که مورد اعتمادت هست، این همین ادله آنهاست. شما هیچ‌وقت به خبر اُبی‌بصیر قطع پیدا نمی‌کنید،

هیچ وقت به خبر محمد بن مسلم قطع پیدا نمی کنید
حتی اگر محمد بن مسلم از اتاق امام بیرون بیاید [و
روایت را بیان کند، باز هم نمی شود قطع پیدا کرد]!
حتی نسبت به محمد بن مسلم که این قدر مورد
اعتماد است! محمد بن ابی عمیر که این قدر مورد
اعتماد است! ابی بصیر که این قدر مورد اعتماد است!
ولی باز هم شما آن طوری که از دهان امام شنیده اید
قطع پیدا نمی کنید و باز ظن و گمان است! بالأخره
درک و فهم محمد بن مسلم و اینها را در ابلاغ و
ایصال این روایت به دیگران دخیل می دانیم، این
هست ولی صحبت در این است که بالأخره اگر ما
این کار را نکنیم، چه کار کنیم؟! هر کسی که
نمی تواند کنار امام بنشیند و احکام از امام بپرسد، امام
زن و بچه دارد! زندگی دارد! ایشان یک حرفی را
برای ده نفر، بیست نفر می زند و بعد می گوید که حالا
شما بروید و به بقیه هم بگویید، اینکه هر کسی در
هر قضیه و هر واقعه ای **مِنْ أَوَّلِ الطَّهَارَةِ إِلَى آخِرِ**
الْدِّيَاتِ در خانه امام بیاید و در بزند اصلاً ممتنع است
و امتناع خارجی دارد! همسایه امام نمی تواند این کار
را انجام بدهد، چه برسد به آن کسی که در زمان امام

در سمرقند و بخارا بوده است!

ناگزیر بودن شارع در جعل حجیت بر

اساس طریق عقلاء

می خواهم این را خدمتتان عرض کنم و به اینجا
برسم یعنی مبنای خودمان را از مبنای جعل حجیت
مرحوم آخوند، از اینجا جدا کنیم و او این است که
اصلاً حجیتی که امام علیه السّلام یا شارع بیان می کند
از این باب است که چاره‌ای نیست؛ یعنی اگر امام
جعل حجیت نکند و طریق عقلاء را امضاء نکند،
چه کار کند؟! لازمه‌اش این است که هیچ کسی به
هیچ کسی گوش ندهد و این فقط در یک صورت
است و آن این است که انسان اخبار امام را مثل آیات
قرآن بداند، الاّ اینکه در آیات قرآن اجمال است و در
کلام امام تفصیل است و به این کیفیت است که
[روایت] برای انسان مثل آیه قرآن حجیت دارد؛
یعنی امام علیه السّلام با دست خودش بنویسد،
نه اینکه بگوید و املاء کند چون باز در آنجا احتمال
خطا در سمع وجود دارد!

همان‌طور که برای خود بنده اتفاق افتاد؛ بنده

خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقا - رضوان

الله تعالیٰ علیه - داشتند صحبت می کردند و این شخصی که کنار من بود با اینکه آدم عوامی نبود، داشت می نوشت ولی اشتباه می نوشت! خب تقصیر هم ندارد، این را دیگر با چشم خودم دیدم. بعد من هم اشاره کردم که این مطلب این طور است و گفت: من آن طوری شنیدم! این اشتباه شنیدن که گناه نیست! فرض کنید که زید بن أرقم را زید بن بلغم می نویسد، خب این أرقم و بلغم خیلی تفاوت ندارند! بالأخره آیه قرآن نیست که دقت داشته باشد. پس فقط وقتی شما می توانید این را حجت بدانید که خود امام - دیگر نمی توانیم بگوییم که امام در اینجا اشتباه کرده است، اگر بگوییم دیگر مثل قرآن می ماند و آن دیگر فرقی نمی کند - با دست مبارک حکم را بنویسد و این دیگر برای ما حجت می شود و این حکم وقتی پخش بشود متوجه می شویم که با این حکم چه کار کنیم. اما راوی که از دهان خود امام شنیده است لعلّ اینکه گوشش اشتباه شنیده باشد و لعلّ اینکه در حفظ اشتباه کرده باشد و یک حرفی را عوض یا کم و زیاد کرده باشد، پس باز برای ما ظن است مگر آنچه را که می گویند: تواتر است و تواتر

هم تواتر لفظی است و از این حرف‌ها، والاّ در بقیه روایات عمل به ظن می‌کنیم و [قائلین به انسداد] هم همین را می‌گویند؛ می‌گویند که عمل به ظن می‌کنیم.

منظور ما در اینجا این است و می‌خواهیم بگوییم که شارع در مقام جعل حجیت در امارات یک حکم جدای از جریان عرف جعل نکرده است که شما بر گردن شارع ببرید و این اشکال را وارد کنید که شما که جعل حجیت کردید، آیا در مقابل حکم واقعی و انشائی جعل کردید؟! چه حقی داشتید؟! از یک طرف در مقام انشاء جعل حکم می‌کنید و از یک طرف در امارات جعل حجیت می‌کنید و این جعل حجیت در امارات در قبال آن مقام انشاء است، چطور دو حکم را انشاء می‌کنید؟! شارع می‌گوید: اگر این کار را نکنم باید چه کار باید کنم؟! شما بیا بگو! شما بیا خودت را به جای من بگذار! من پیغمبر که الان دارم برای شما جعل حجیت می‌کنم و می‌گویم که اگر عادل آمد پذیرید، اگر این را نگویم چه کار کنم؟!

شارع، امضاء کننده حجیت و نه جعل کننده آن

پس در واقع شارع جعل حجیت نکرده است بلکه عقل جعل حجیت کرده است و این نکته اشکال را حل می‌کند. شارع در اینجا جعل حجیت نکرده است، شارع گفته است که من همان چیزی را می‌گویم که عقل دارد می‌گوید! عقلت چه می‌گوید؟! عقلت می‌گوید: اگر یک خبری مورد وثوق بود، به آن عمل نمی‌کنی؟! [اگر عمل نکنی] خیلی احمقی! شارع می‌گوید: فرض کنیم اگر یک عاقل و عادل و ثقه‌ای گفت: فلان قضیه اتفاق افتاده است، درحالی‌که می‌دانی ثقه است به آن عمل نمی‌کنی؟! خب احمقی! شما بر همین اساس و بر طبق اختلاف مراتب اهتمام و مراتب شدت و ضعف خود **مخبرٌ به** نسبت به عمل و عدم عمل و عکس‌العمل نسبت به خبر **مخبرِ عکس‌العمل** نشان می‌دهید؛ یعنی جعل حجیتی که شارع در امارات می‌کند به مقتضای جعل حجیتی است که عقلاء در سیره عقلائیۀ خودشان انجام می‌دهند. این یک مبنای متعارف و قابل برای پذیرش می‌شود.

نه‌اینکه شارع در اینجا بگوید که من درقبال

عرف، درقبال عقلاء، درقبال محاورات و درقبال دادوستد و ارتباطاتی که شما باهم دارید، به خبر عادل حجیت دادم. [می‌گویید که] شما چه‌کاره هستید که حجیت بدهید؟! این اشکالاتی که حالا عرض می‌کنم که اگر ما بر مبنای مرحوم آخوند که جعل حجیت را [آن‌طور بگیریم چه اشکالاتی وجود خواهند داشت] همان‌طور که بعضی‌ها هم فرموده‌اند که موجب مصلحت و امثال‌ذلک هست و به یک نحو دیگری بیان کردند؛ یعنی می‌خواهم بگویم که مرحوم آخوند خواسته به این طریقی که ما می‌گوییم بیان کند و ما هم نمی‌خواهیم به مرحوم آخوند اشکال وارد کنیم؛ ولی عبارت مرحوم آخوند و مقررین ایشان یک عبارتی است که ناچاریم که بر او اشکال وارد کنیم والاّ ایشان هم در مقام [بیان این مطلب نیست] یعنی اگر ما بخواهیم توجیه کنیم می‌گوییم که همین مطالبی را که به نظر قاصر ما می‌رسد منظور ایشان هم همین‌طور است. اگر کلام مرحوم آخوند به این نحو باشد که معنای جعل حجیت در امارات [یعنی متابعت از عقلاء] آن‌وقت

اشکالی که پیش می‌آید در مورد اصول پیش می‌آید که حالا باید بگوییم، این اشکال در مورد اصول هم هست. اگر کلام مرحوم آخوند به این نحو باشد، معنای جعل حجیت متابعت از سیرهٔ عقلائیّه و متابعت از احکام عقل می‌شود و اگر این باشد، عقلاء در طریق، طریق را منافی با مقصد و وسیله را منافی با آن اصل و مقدمه را منافی با ذی المقدمه نمی‌دانند و مقصد عقلاء در طریق و در مصلحت سلوکیه فقط **نفس الوصولِ إلى الواقع** است؛ نه اینکه عقلاء بخواهند نسبت به خود طریق و احکامی که بر خود طریق بار است ترتیب اثر بدهند.

بنابراین دیگر اشکالی لازم نمی‌آید و اشکالی در اینجا نیست که اگر طریق مخالف با آن طریق شد چه باید کرد؟ باید ببینیم عرف چه می‌گوید؟ عقل چه می‌گوید؟ عقلاء در اینجا چه می‌گویند؟ عقلاء هم همین را می‌گویند. می‌گویند: فرض کنید اگر یک مولایی به بنده‌اش گفت که من یک حکمی را صادر کرده‌ام و شما باید به این حکم برسید، اگر یک مولایی یک هم‌چنین حرفی را زد و عبد رفت و در انتخاب طریق اهتمام و جدیت خودش را کرد و به

آن مطلب نرسید چه کار می‌کند؟! مولا اعدامش می‌کند؟! می‌گوید: بارک‌الله! کار خوبی کردی. این بارک‌الله که می‌گوید، [منظورش این نیست] که یک مصلحتی درقبال مصلحت واقعی پیدا شده است و به‌خاطر آن مصلحت به تو بارک‌الله می‌گوییم! نمی‌گوید که یک مصلحت واقعی تفویت شده ولی یک مصلحت سلوکیه و طریقیه در اینجا پیش آمده است که بدل از آن مصلحت واقعی و تفویت مصلحت واقعی است و به‌خاطر آن به تو بارک‌الله می‌گوییم، نه! می‌گوید: مصلحت واقعی از تو تفویت شد و تو حکم من را انجام ندادی ولکن چون در مقام امتثال بودی من تو را تعذیب نمی‌کنم بلکه به تو جایزه هم می‌دهم؛ چون حال تو حال امتثال است و به‌خاطر حال امتثال جایزه می‌گیرد نه به‌خاطر انجام دادن آن فعل خارجی! به‌خاطر آن جایزه نمی‌گیرد؛ چون فعل خارجی از او ترک شده و مصلحت واقعی از او تفویت شده است؛ ولی مولا در اینجا مقام امتثال را برای جبران آن تفویت مصلحت واقعی معذّر می‌داند. این معذور است، چه اشکال دارد؟! شارع

هم در اینجا همین راه را طی می کند و راه جدید و
طریق جدیدی در قبال احکام واقعیه انشاء نمی کند.

پس شارع در مقام جعل حجیت به همان مقدار
در اماره جعل حجیت می کند که جعل حجیت در
علم و قطع کرده است. آیا شارع در علم و قطع جعل
حجیت کرده است؟! نکرده است.

معنای ظن در آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيَنِ مِنَ
أَلْحَقِّ شَيْءًا﴾^۱

تلمیذ: آیا روایاتی که در مورد حجیت ظن آمده

است، مخصّص آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيَنِ مِنَ أَلْحَقِّ
شَيْءًا﴾^۱ نیست؟

استاد: معنای این «**ظن**» در آیه قرآن، حدس،

تخمین، پیروی از اشاعات، مجاز، عدم تأمل و تفکر

و اینهاست نه معنای ظن واقعی و ظنی که رجحان

أحد الطرفين است، این ظنی که به معنای رجحان

أحد الطرفين است همان راه به حق و واقع است و

نمی شود که این ﴿لَا يُغْنِيَنِ مِنَ أَلْحَقِّ

شَيْءًا﴾^۱ باشد. بله، در اینجا آیه قرآن به معنای

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۵:

«و به درستی که حدس و گمان انسان را از حق بی نیاز نمی کند.»

تخمین است و می‌گوید: اینهایی که دنبال تخمین، تقلید، حدس و گمان و اینها می‌روند و تحقیق نمی‌کنند و به دنبال مطلب نمی‌روند، ﴿لَا يُغْنِي عَنْكَ آلَ حَقِّ شَيْءٍ﴾! اما اگر شما به دنبال حق رفتید ولی برای رسیدن به حق ظن داشتید و قطع پیدا نکردید، به همان مقدار ملزم هستید و مسئله الزامی است.

روایات فقط مسیر عرف را بیان می‌کند و شارع در اینجا می‌خواهد بگوید که ما راه جدای از عرف نداریم، راه ما همین راه عرف است؛ ببینید که آیا عرف به ظن عمل می‌کند یا عمل نمی‌کند؟ آیا عرف به خبر عادل موثق^۱ به عمل می‌کند یا عمل نمی‌کند؟ دیگر اینجا همین‌طوری نمی‌توانیم همه مسائل و جریانات را یکی کنیم [و بگوییم که] شارع گفته است: «صِدِّقِ الْعَادِلَ» و من باب مثال شخص رجالی مثل کُشی تعدیل کرده است پس ما دیگر چشمان را ببندیم، نه! قضیه این‌طور نیست بلکه باید خصوصیاتش - بالا و پایین - را به دست بیاوریم. مسائل دیگری در اینجا هست و بسیاری از افرادی

که بسیاری از روات را جرح و قدح کردند، برای ما مورد قبول نیست و همین طور بسیاری از افرادی که مدح کردند، مورد قبول نیست. در بعضی از مشایخ روات گاهی از اوقات هزار و پانصد روایت از یک نفر نقل کردند در حالی که این مشایخ روات می دانند که این روایت ها به دست مردم می رسد و مردم عمل می کنند، چطور به خودشان اجازه می دهند که روایت ها را از فلان راوی که مثلاً در کتاب اردبیلی یا کشی مورد قدح قرار گرفته است نقل کنند و بعد هم در کتابشان بنویسند و کتاب را در اختیار مردم قرار بدهند؟! این طور که نمی شود! در اینجا دیگر نمی توانیم به صرف یک خبر و شهادت کشی یا مثلاً اردبیلی یا امثال ذلک اکتفا کنیم یا نمی شود به افرادی که خود آنها برای مقاصد و سلیقه های مختلف افراد را مورد قدح و مدح قرار دادند اکتفا کرد؛ بلکه خود انسان باید به واسطه تتبع و قرائن، وثاقت روایت برایش محرز شود و این راه، همین راه عقلاییه است و این معنا معنای جعل حجیت است.

وارد نشدن اشکال، بر اساس بیان ما از

حجیت امارات

پس با توجه به این قضیه اصلاً دیگر اشکالی وارد نیست، شارع در قبال احکام انشائی نسبت به امارات چه حکمی دارد؟ شارع می گوید: من هیچ حکمی نسبت به امارات و غیر امارات ندارم و آنچه که مدّ نظر بنده شارع است این است که شما به این احکام بررسی؛ حالا خودت می دانی، از هر راه که می خواهی بررسی، برس! این را دیگر خودت می دانی، بنده نمی دانم، علم پیدا می کنی، برو پیدا کن! قطع پیدا می کنی برو پیدا کن! ظن پیدا می کنی، برو پیدا کن! خبر عادل را ثقه می دانی، برو به خبر عادل ثقه عمل کن! بنده هیچ خبری نسبت به این مسئله ندارم و هیچ حرفی نمی زنم. می گویم که شما که شارع هستید، آیا در اینجا برای ما راه جدیدی را تعیین می کنید؟! می گوید: همان راهی را که عقلاء گفته اند: «**صَدِّقِ الْعَادِلِ**»، بنده همین را می گویم! آن راهی را که عقلاء می گویند که باید به خبر عادل **موثوقٌ به** عمل کرد، بنده همین را می گویم! این معنای جعل حجیت بنده است.

بنابراین و با این حساب دیگر حکمی در قبال حکم انشائی قرار نگرفته است که شما بخواهید ببینید آیا این اماره در صورت تفویت مصلحت واقعی و تفویت آن حکم انشائی برای شما حکم جدیدی را انشاء می‌کند یا اماره حکم جدیدی را انشاء نمی‌کند؟! حکم اصلاً بلا حکم است و این مقام فناء طریق در مقصد است که می‌گفتم، منظور این است! یعنی شارع در اینجا فقط ناظر به حکم است. به شارع می‌گوییم که یا رسول الله اگر زید بن حارثه از شما یک خبری را نقل کرد، من به آن عمل بکنم یا نکنم؟ حضرت می‌گوید: عمل کن. اما اینکه حضرت می‌گوید که به این عمل کن، در این جعل حجیت نکرده است و از این باب این حرف را زده است بلکه از این باب این حرف را زده است که این راه، یک راه عقلی است. اگر عمل نکنی می‌خواهی چه کار کنی؟! شارع می‌خواهد این را بگوید، شارع نمی‌گوید: من در کلام زید بن حارثه جعل حجیت کردم و حجت قرار دادم **ولو بلغ ما بلغ**، نه! شارع می‌گوید: زید بن حارثه هم مثل بقیه است، اگر ثقه است به آن عمل کن و واجب است که عمل کنی!

عقلت و عقلاء و سیره می گوید که عمل کن. اگر ثقه نیست عمل نکن. اگر عمل کردی و به واقع رسیدی، رسیدی و اگر نرسیدی من شارع تو را معذور می دانم؛ نه اینکه این طریقی را که الآن زید بن حارثه بیان کرده است را در قبال طریق واقع، جعل حکم کنم و اگر به آن حکم واقع نرسیدی، حکمی را که زید بن حارثه برای تو بیان کرده است را در حق تو حجت قرار می دهم و باید به این عمل کنی!

اینکه الآن خدمت شما عرض می کنم به خاطر این اشکالی است که مرحوم آقای حکیم به آخوند وارد کردند و اصول و امارات را یکی دانستند.^۱ در این جلسه نمی رسیم آن اشکال را مطرح کنیم، در جلسه بعد جواب می دهیم الآن دیگر [وقتش را نداریم].

در مورد امارات شارع این را بیان می کند و می گوید که آن مفاد و حکمی را که زید از آن حکم خبر می دهد، من آن حکم را برای شما حجت کردم. معنای حجت چیست؟! یعنی آیا آن حکم را در قبال حکم واقع از شما قبول کردم؟ [در این صورت] این

^۱ حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹.

جعل حکم انشائی می‌شود. می‌گوید که این کار را
 نکردم و این کار را نمی‌کنم، من نمی‌گویم که آن
 حکمی را که زید بن حارثه دارد با خبر مخالف [بیان
 می‌کند] با حکم واقعی [یکی است] زید اشتباه کرده
 است ولی در عین حال ما به او وثوق داریم. شارع
 نمی‌گوید که در عین اینکه او اشتباه کرده است، من
 نسبت به شما آن حکم زید و **مخبر به** را حجت قرار
 دادم! شارع هیچ‌وقت این کار را نمی‌کند؟! می‌گوید
 که این دست من نیست. می‌گوید: من می‌گویم که
 باید به آن حکم واقعی عمل کنی، چه زید بگوید و
 چه غیر زید بگوید! اما این را می‌گویم که تو چاره‌ای
 نداری برای اینکه به آن حکم واقعی بررسی، به خبر
 شخصی که به او وثوق داری عمل کنی! من هم
 همین را می‌گویم. شارع می‌گوید: من هم اگر جای
 تو بودم همین کار را می‌کردم! من پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم اگر جای تو بودم و یک پیغمبر
 داشتم و دسترسی به او نداشتم، - دسترسی به پیغمبر
 در هر حالی مستحیل است! - من شارع هم همین
 کار را می‌کردم که تو داری می‌کنی یعنی از سیره
 عقلائی [استفاده می‌کردم] و این معنا، معنای جعل

حجیت است. معنای جعل حجیت این نیست که شارع بگوید که مفاد کلام راوی را برای شما حجت قرار دادم.

اگر این طور تفسیر کنیم، اشکال وارد نمی شود. البته اشکالات دیگری هست که شده است؛ ولی اشکال به ترتب احکام ظاهری بر احکام واقعی دیگر وارد نمی شود؛ چون حکم ظاهری اصلاً مورد لحاظ شارع نیست بلکه فقط حکم واقعی مورد نظر اوست؛ نه حکم ظاهری را درمقابل او جعل می کند و نه حکم ظاهری موجب جعل مصلحت درمقابل تفویت مصلحت نفس الامریه است؛ بلکه حکم ظاهری فقط عبارت از مؤدای امارات است که این مؤدای امارات در صورت رسیدن به واقع، همان نفس حکم با آثار واقع بر آن مترتب می شود و در صورت تخلف از حکم واقع، هیچ ارزشی الاً امتثال ندارد؛ همین که این شخص مکلف شخص ممثلی بوده است و **کفی به فضلاً!** مکلف چه کار کند؟! کف دستش را که نمی تواند نگاه کند تا به حکم واقعی عمل کند! خدا می خواست برای او کشف کند و یا مثل پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم به این هم الهام کند! ما که الآن
بشر هستیم و در نقصان و ضعف هستیم و هزارتا
خلل داریم، اگر غیر از این کار را نکنیم چه کار
کنیم؟! این معنای معذوریت می شود.

ماحصل بحث

بنابراین ترتب احکام ظاهری بر احکام واقعی در
کار نیست و فقط حکم واقعی است و عمل به مؤدای
امارات براساس سیره عقلائیه است و شارع غیر از
این هم چاره‌ای ندارد که برای ما بیان کند و این حکم
ظاهری به جای حکم واقعی نمی‌نشیند و فقط مسئله
این است که شارع انسان را نسبت به انجام این
معذور می‌کند.

تلمیذ: بالأخره یک مصلحت از او فوت شده
است.

استاد: آن مقام امثال، جبران آن مصلحت را
می‌کند.

تلمیذ: پس در حقیقت امثال فرقی با کلام قوم
نکرده است و با آنهایی که مصلحت سلوکیه
می‌گویند، بالأخره در هر دو امر نتیجه یکی است.

استاد: آنها می‌گویند که این مصلحت سلوکیه

جایگزین مصلحت واقعی می‌شود ولی ما می‌گوییم که نه، ممکن است که در واقع مصلحتی باشد در عین حال که باید کشف خلاف بشود، آن را انجام بدهد مثل قضای صلوات و فلان و این چیزهایی که بعد است. جایگزین او نمی‌شود و این برای خودش یک مصلحتی دارد و خدا به‌خاطر اینکه این کار را انجام داده است ثوابی به او می‌دهد و آن به‌جای خودش [محفوظ است] و ممکن است خدا آن را عفو کند و ممکن است آن تفویت طوری باشد که از ذمه آن برداشته نشود و این اصلاً ربطی به او ندارد، این یک مسئله است و آن‌هم مسئله آخری.

تلمیذ: ???

استاد: آن‌هم از باب این است که پیش امام ثقه

است، اگر ثقه نبودند امام اسمشان را نمی‌برد.

استاد: نه، آن‌هم به‌خاطر وثاقت است و شما باز

هم همین حرف را می‌زنید! وثاقت یعنی چه؟! عمامه

و ریش که نیست، بلکه فهم است، درایت است،

تجربه است، صداقت است، ضبط است، تلقی به

قبول است، حدّت است، ذكاء و استعداد است، اینها

من حیث المجموع وثاقت است. وثاقت یک امری نیست که از خارج بیاید بلکه یک امر متولدی از مجموعه قضایا است که اسم آن را وثاقت می‌گذاریم.

الآن خیلی از افراد و رفقا و دوستان هم هستند که از رفقا هستند ولیکن من به آنها وثوق ندارم! وثوق ندارم نه اینکه کافر هستند نه! آدم صادقی هم هستند؛ ولی اصلاً خودشان نمی‌فهمند که اشتباه می‌کند، تقصیر هم ندارند. معنای اینکه شخصی پیش شخصی مورد وثوق نباشد [به این معنا نیست که] او گناه می‌کند و خلاف می‌کند و منافق است، نه! شرایط برای قبول خبر در او جمع نیست، تقصیری هم ندارد و آدم صادقی است ولی شرایط را ندارد! آدم پشت سر او نماز هم می‌خواند ولی قبول خبر از یک هم‌چنین شخصی کفایت نمی‌کند!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد